



## برگزاری مراسم بزرگداشت داریوش و پروانه فروهر

فروهر، فروهر راحت ادامه دارد، درود بر زرافشان، و..... می دادند و همچنین ناصر زرافشان در پاسخ به احساسات مردم گفت: درود بر آزادی، درود بر شما مردم، شانه های نحیف من توانایی این همه بار و مسئولیت را ندارد و حضور شما مایه دلگرمی ماست. این مراسم تنها یک سخنران داشت و آن پرستو فروهر بود او چنین گفت:

سخنرانی پرستو فروهر در این مراسم در ابتدا از تمامی شما که اینجا گرد آمده اید و تمامی آنانی که در طول این ۷ سال تلخ یاد و نام داریوش و پروانه فروهر را گرامی داشتند و زبان اعتراض برجنایتی که بر آنان رفت گشودند، سپاسگزاری می کنم بویژه از وکیل سرسخت و عدالتجویمان ناصر زرافشان که به ناحق زندانی است و روزنامه نگار مبارز اکبر گنجی که آزادی خویش فدای افشای حقایق کرده. آغاز میکنم با سروده ای از عزیز مادرم پروانه

شرکت کنندگان در این مراسم و گرامیداشت یاد و خاطره قربانیان قتلهای زنجیره ای گفت: هفت سال است که سنگ فاجعه به دوش می کشم و در لابه لای هزاران شایعه و دروغ به جستجوی تکه های حقیقت هستم تا در کنار هم بگذارم.

او در ادامه گفت: در میان جمع افراد بسیاری هستند که در شب یکم آذر ماه سال ۷۷ وقتی خبر قتل فروهرها پیچید سر از پل نشناختند و اشک بهت و ناباوری ریختند.

پرستو فروهر در سخنان خویش از ناصر زرافشان که به ناحق زندانی گشته و اکبر گنجی که آزادی خویش را فدای افشاگری کرده است ستایش نمود. او همچنین در سخنان خویش یاد دکتر کاظم سامی، پیروز دوانقی، سعیدی سیرجانی امیر علایی، مجید شریف، محمد مختاری، محمد جعفر پویند و زهرا کاظمی را گرامی داشت. در این مراسم حاضرین در جلسه شعارهایی همچون: درود بر مصدق، سلام بر

یکم آذر ۱۳۸۴ در خانه آن زنده یادان مراسم بزرگداشت داریوش و پروانه فروهر بعد از ظهر روز سه شنبه اول آذرماه ۱۳۸۴ از ساعت ۱۶:۳۰ در منزل آن شادروانان برگزار گشت..

در این مراسم که با حضور بسیاری از فعالان سیاسی و دانشجویی و سایر قشرهای مردم برگزار گشت چهره هایی همچون: ادیب برومند، عباس امیرانتظام، پرویز ورجاوند، داود هرمیداس باوند، سرهنگ نصرالله توکلی، ناصر زرافشان، نظام الدین موحد، شیرین عبادی، خسرو سیف، حسین شاه اویسی، اسماعیل فراهانی سعید آل آقا، احمد ساعی، ناصر تکمیل همایون، عزت الله سبحانی، حسین شاه حسینی، مه لقا اردلان، محمد ملکی، فریبرز رئیس دانا، احمد منتظری، بهاء الدین ادب، کورش زعیم، جمال درودی، هدی صابر، احمد زیدآبادی، علی اکبر موسوی خوینی، عبدالله مومنی، سعید حبیبی و..... حضور داشتند.

در این مراسم خانم پرستو فروهر با سپاس از





از راست به چپ ادیب برومند، سرهنگ توکلی، پرویز ورجاوند

بودمان را تنگ می کند و حصار از ترسها و تردیدهای خودمان و این فاصله ای است میان پندهای ما و رهایی شما که نه تنها در مرگ که در زندگیتان رهازیستید و چه نیک بختید که زندگی و مرگتان همسوست. مرگ پایانی است. نقطه ای که در آخر خط نوشته زندگیمان می نشیند اما شما ای عزیز پدر، ای نازنین مادر حتی از این حصار جستید.

زیرا که مرگتان دستمایه ای شد بس بزرگ برای تلاش در راه عدالت و آزادی. مرگتان داغ رسوایی بر آنان زد که دشمن می دانستندتان، آنان که فرمان قتلتان دادند. آنان رو سیاه تاریخ اند و شما بیرقی در دست مردم رو به آینده رو به زندگی.

و ما اگر چه هنوز توان گفتن آنچه شما گفتید نداریم هنوز همت چون شما بودن نداریم، اما یادتان را چون عزیزترین قصه ها زنده می داریم. قصه هایی که بازگو می شوند و از ما خاکبان فاصله می گیرند و ما به مدد شما قصه گونه ها روزمرگی شکستها و خرد شدن هایمان را تاب می آوریم، امید به آینده می بندیم و همت تلاش می یابیم. ما این دوران فترت را به مدد قصه گونه هایی چون شما سر می کنیم تا با زندگی بسازیم و ذره ذره زندگی را بسازیم.

چند روز پیش اتفاقی همراه برادرم به یک کارگاه کوچک دست ساخته های چوبی رفته بودم. در یکی از محله های قدیمی این شهر عزیزمان در زیر زمین مغازه استاد کار میان سالی نشسته بود همراه شاگردنش، برادرم که نامش را روی برگ خرید نوشت ما را شناخت که فرزندان شمایم. روی پله ایستاده بودم که صدایم کرد، نگاهش را پرده اشک پوشانده بود و پرسید دخترش هستی؟ و بعد بالای سرش تابلوی نقاشی را نشانمان داد که خودش به یاد شما دو عزیز در سال ۷۷ کشیده است با دو درخت تناور تبر خورده. او گفت فروهر پدر ما بود، پدر سرزمینمان بود و دست مهر بر درختها کشید.

و من چه بسیار شنیده ام چنین قصه هایی در ثنای شما، به یاد شما. به خانه که می آیم در این قتلگاه شما به چشمهاتان در قابلهای عکس خیره می شوم و در سکوت ذهن خود این قصه ها را بازگو می کنم. ای کاش شنیده باشید.

نشسته دیدم در تصویر مرگت. همان صندلی که قاتلان پیکر تو را هنگام کوفتن ضربه های دشنه بر سینه ات روی آن رو به قبله چرخانده اند، تنها نوار باریکی از پرچم ایران و چند قطره خون خشک شده ات نشان این آخرین حضور جسم توست.

در این خانه تنها دیگر از درون قابهای عکس به من نگاه می کنی به چشمهاتان خیره می شوم در آرزوی سلامی، کلامی. چراغ که خاموش می کنم چشمهاتان هنوز باز است و انگار از درون قابهای عکس بدرقه ام می کنی تا بالای پله ها تا آن زمین خالی، تا آن فرش خونین که پیکر بی جان تو عزیز مادرم بر آن افتاده بود.

در این خانه من همیشه بر تختی کنار این مسلخ تو می خوابم در آرزوی دیدن رویاهای تو که دیگر نخواهی دید. این مکان شریف که امروز ما در آن گرد آمده ایم آئینه ای است از سرزمینمان که خانه و مسلخ در هم آمیخته. در جای جای این خاک که خانه ماست و عزیز و بزرگ می داریمش هزاران هزار قربانی ستم خفته اند. نبض این خاک با درد آنان می زند. آنان که در گورهای دسته جمعی و بی نشان دفن شدند، آنان که ریختن اشک بر مزارشان بر مادران منع شد آنان که حت؟ سنگ بر مزارشان ممنوع شد. آنان که طناب بر گلویشان کشیدند، آنان که دشنه بر پیکرشان نشانند.

این خاک صبور پاس می دارد این فرزندان خویش را چون گنجینه ای در آغوش تا آن روز موعود که ما زندگان همت و غیرت یافتن یابیم. و ما بازماندگان قربانیان، ما که زهر تلخ هزاران دشنام و نفرین در گلو داریم، ما که عزیزانمان را در خلوت دلهایمان از روزی به روزی و از سالگرد به سالگرد دیگر می کشیم، چشم به راه آن روز موعودیم.

و امروز در این هفتمین سالگرد فاجعه و در این مکان شریف که خانه و مسلخ است زنده داریم یاد یکایک قربانیان قتلهای سیاسی در ایران را یاد گلوی فشرده آن شاعر بزرگ محمد مختاری، محمد جعفر پوینده، و یاد بزرگ داریوش و پروانه فروهر

ما اگر چه سالهاست که لب به اعتراض گشوده ایم و از عمق و ابعاد این جنایتها، از شرم آوری چنین تفکر و عملکرد ضد بشری در جامعه مان گفته ایم اما در دور بسته ای از تکرار گرفتار آمده ایم بی آنکه صاحبان قدرت را ذره ای اعتنای ما باشد.

ما در حصار تنگی گیر افتاده ایم. حصار از دروغ، عوامفریبی و خشونت که فضای انسان



پرستو فروهر در کنار ادیب برومند

فروهر:

ای آفریدگار با من بگو که زیر رواق بلند تر آیا کسی هنوز یک سینه آفتاب و یا یک ستاره دل در خود سراغ دارد با من بگو که این شب تسخیرناپذیر آیا چراغ دارد آیا هنوز رافت در خود گریستن با کسی مانده است با من بگو که چیزی جز درد مانده است آیا به قد مردمک چشمهای ما با گریه آشناست.

۷ سال است که سنگ فاجعه بر دوش می کشم که به ما گفتند در جستجوی تکه های کوچک حقیقت می گردم تا در کنار هم بگذارمشان و شما را ای عزیز پدر، ای نازنین مادر باز یابم در آخرین نفسهای زندگیتان که در این خانه به سر آمد. چه کردید در حصار بسته این خانه؟ کدام شیء حایل پیکرتان کردید؟ کجای این خانه فریادتان به دیوار خورد؟ زیر دستهای این جماعت پلید چگونه جان دادید؟

در میان این جمع که اینجانب بسیارند کسانی که در شب یکم آذر ماه در سال ۷۷ که خبر قتلان پیچید سر از پائین ساخته و اشک بهت و ناباوری ریختند. گاهی که دیر وقت به خانه می آیم در تاریکی و سکوت شب انگار رد پای درد این جماعت و همه هم ضجه آلود آن شب را می شنوم که در آن کوچه چنبر انداخته. از میان همه که می گذرم، در خانه که می رسم، در که باز می شود، این پیکر زخم خورده تان است که از این خانه بیرون می برند. من می مانم و تکرار این تصویر تلخ که در تاریکی شب محو می شود در آستانه قتلگاه شما، در آستانه خانه شما.

در خانه را می بندم و در فاصله ابدی قدمه ایم رد پای شما بر سنگفرش حیاط می جویم در آن آخرین شب زندگیتان که پذیرای قاتلان خود شدید.

روی پله های حیاط قامت بلند شما را می جویم که آغوش بر من می گشادید و اینک انگار حسرت تلخ این آغوش چارچوبی است برای ورود من به این خانه.

در را که باز می کنم آن صندلی خالی بر چشمه ایم دود می کشد. همان صندلی که تو را پدر روی آن